

## خداشناسی با محوریت وجوب بالذات مرحله دوم از راه صدیقین

entezam@mofidu.ac.ir

سیدمحمد انتظام / دانشیار گروه فلسفه دانشگاه مفید

دریافت: ۹۳/۹/۹ پذیرش: ۹۴/۸/۱۸

### چکیده

برای نخستین بار فارابی از امکان شناخت صفات و فعل خداوند با تأمل در وجوب وجود و لوازم آن سخن گفت. ابن سینا و پس از او صدرالمتألهین، روشی را که فارابی به آن اشاره کرده بود با نگاهی جامع و دقیق تر پی گرفتند و آن را راه صدیقین نامیدند. راه صدیقین در تعریفی که ابن سینا و صدرالمتألهین از آن ارائه دادند به دو مرحله کلی تقسیم شد. مرحله نخست، اثبات وجود واجب الوجود بالذات با برهان وجودمحور است که از آن به برهان صدیقین تعبیر کردند. مرحله دوم، شناخت صفات و فعل خداوند با تأمل در واجب بالذات بودن خداوند و لوازم آن است که در این مقاله از آن به خداشناسی با محوریت وجوب بالذات تعبیر کرده ایم. در این مقاله، مرحله دوم را در پنج گام شامل احدیت، واحدیت، نگاهی کلی به صفات خداوند، مصداق شناسی صفات، و چگونگی فعل خداوند، سامان داده ایم و محوریت وجوب وجود را در محورهای پنج گانه نشان داده و از این طریق امکان این نوع خداشناسی را به اثبات رسانده ایم.

**کلیدواژه‌ها:** وجوب وجود، وجوب بالذات، راه صدیقین، برهان صدیقین، خداشناسی.

### مقدمه

فارابی نخستین فیلسوف مسلمان است که به نوعی خداشناسی فلسفی، با محوریت عنوان واجب‌الوجود بالذات تصریح کرده (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷۶) و به شکلی غیرسازمان‌یافته آن را در آثارش آورده است. پس از فارابی، ابن‌سینا، فیلسوف بزرگ مسلمان، این نوع خداشناسی را طریق صدیقین نامید و از برتری آن بر راه‌های دیگر خداشناسی سخن گفت (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶) و با به‌کارگیری این روش در بخش‌هایی از مباحث خداشناسی، کارایی آن را به اثبات رساند. گرچه او این نوع خداشناسی را گسترش داد و به آن عمق بخشید و در بسیاری از محورهای خداشناسی خود از آن استفاده کرد، بر اساس تعریفی که از این نوع خداشناسی ارائه داده بود، آن را سازمان‌دهی نکرد و همچنان خداشناسی به روش صدیقین، جز در آن قسمت که آن را برهان صدیقین نامیدند، به صورت غیرسازمان‌یافته باقی ماند.

سهروردی با تأسیس حکمت نوری، خداشناسی خود را با محوریت نور و نورالانوار سازمان داد و در مهم‌ترین بخش (القسم الثانی) از مهم‌ترین اثر فلسفی خود، حکمت‌الاشراق، تا آنجا که در مقام بیان اندیشه‌های فلسفی خود درباره وجود، صفات و فعل خداوند است، عنوان نور و نورالانوار را جایگزین عنوان واجب‌الوجود بالذات کرد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، مقاله اول و دوم از قسم دوم). او در دیگر آثار فلسفی خود از قبیل التلویحات، و المشارع و المطارحات (همان، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۸۶)، که در شرح و نقد حکمت‌مشاء نوشته است، همانند ابن‌سینا، واجب‌الذات بودن خداوند را محور قرار داده است. پس از سهروردی، دوباره عنوان واجب‌الذات اهمیت پیدا کرد و در نتیجه در خداشناسی، به جای عنوان ترکیبی «نورالانوار»، عنوان ترکیبی «واجب‌الوجود بالذات» محوریت یافت.

### ۱. منظور از خداشناسی با محوریت عنوان ترکیبی «واجب‌الوجود بالذات»

در این نوع خداشناسی پس از اثبات وجود خداوند به منزله واجب‌الوجود بالذات، با تحلیل لوازم و لوازم واجب‌الوجود بالذات بودن او، صفات و فعل خداوند اثبات می‌شود. مدعا این است که همه صفات ثبوتی و سلبی خداوند و نیز چگونگی فعل او، از قبیل چگونگی صدور

خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۵۷

(فیض، تجلی)، چگونگی صدور کثیر از واحد، مراتب فعل خداوند، نظام احسن و مسئله شر را می‌توان با تحلیل وجوب وجود بالذات و به روش سیر از ملزوم به لازم و از لازم به لازم لازم و... تبیین کرد و آن‌گونه که بایسته است به اثبات رساند.

در این روش، بر اهمیت و محوریت عنوان واجب‌الوجود بالذات، در شناخت حصولی خداوند تأکید شده است و فیلسوفان بزرگی چون ابن‌سینا و صدرالمتألهین، شناخت خداوند با محوریت وجوب بالذات را در ساحت علم حصولی، متقن‌ترین و عالی‌ترین شناخت و معرفت به‌شمار آورده‌اند.

## ۲. خداشناسی با محوریت وجوب وجود و راه صدیقین

ابن‌سینا و صدرالمتألهین این روش خداشناسی را بخشی از راه صدیقین می‌دانند. در این مقاله نیز به پیروی از آنان، گاه از این نوع خداشناسی به راه صدیقین تعبیر کرده‌ایم؛ اما باید توجه کنیم که خداشناسی به روش صدیقین و یا راه صدیقین، عام‌تر از خداشناسی با محوریت وجوب بالذات است. راه صدیقین، به دو مرحله تقسیم می‌شود:

۱. اثبات وجود خداوند با روش وجود، یا موجود یا خدامحور و بدون استناد به مخلوقاتش:

این مرحله از راه صدیقین همان است که «برهان صدیقین» نامیده شده است؛

۲. اثبات صفات و فعل خداوند با تحلیل لوازم وجوب بالذات وجود: این مرحله، خود به

مراحلی قابل قسمت است که بیان خواهد شد.

مرحله دوم همان چیزی است که در این مقاله از آن به خداشناسی با محوریت عنوان

واجب‌الوجود بالذات تعبیر شده که بخشی از راه صدیقین است.

## ۳. راه صدیقین در کلام فارابی

مرحله دوم از راه صدیقین، در کلام فارابی این‌گونه بیان شده است:

وكذلك لا نعرف حقيقة الاول بل نعرف منه انه يجب له الوجود وهذا لازم من

لوازمه لا حقيقته ونعرف بواسطه هذا اللازم لوازم اخرى: كالوحدانية وسائر الصفات

(فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷۶).

این عبارت که از تعلیقات فارابی (در صورتی که صحت انتساب کتاب به فارابی به اثبات برسد) نقل شد، با تفصیل بیشتر در تعلیقات ابن‌سینا نیز آمده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۵). جمله «و نعرف بواسطة هذا اللازم لوازم اخرى: كالوحدانية وسائر الصفات» اشاره به همان چیزی است که از آن به مرحله دوم راه صدیقین یاد شد. با تحلیل عنوان واجب‌الوجود بالذات به لوازم دیگر ذات از قبیل یگانگی او و صفاتش پی می‌بریم. تعبیر به «کالوحدانية و...» حاکی از این است که دو مورد یادشده در این عبارت، همه آنچه از تحلیل وجوب وجود شناخته می‌شود نیست و همان‌گونه که بیان خواهد شد، با تحلیل وجوب وجود و لوازم آن: احدیت، احدیت، صفات ثبوتی، صفات سلبی و آنچه را مربوط است به فعل خداوند، از آن جهت که فعل خداوند است، می‌توان شناخت.

فارابی در این متن و در مواضع دیگر از آثارش از برهانی که ابن‌سینا برای اثبات وجود خداوند آورده و آن را بخشی از راه صدیقین معرفی کرده، سخن نگفته است. با این وصف، در بعضی از آثارش، بنایی را تأسیس می‌کند که شالوده برهان صدیقین ابن‌سینا به‌شمار می‌رود. اساس برهان صدیقین این است که موجود یا به اعتبار ذاتش واجب‌الوجود است یا وجودش از غیر است. اولی علت نخستین و بی‌نیاز از علت است و دومی، معلول و نیازمند علت است. این مطلب همان است که فارابی در تقسیم موجود و تعریف واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود آورده است (فارابی، ۱۴۰۵ق - ب، ص ۷۸؛ همو، ۱۴۰۵ق - الف، ص ۴۸؛ جهامی، ۱۹۹۸م، ص ۹۶۴).

#### ۴. راه صدیقین در کلام ابن‌سینا

نخستین فیلسوفی که از خداشناسی با محوریت واجب‌الذات بودن خداوند به راه صدیقین تعبیر کرده و مرحله نخست راه صدیقین را به تمام و کمال بیان داشته است، ابن‌سیناست. وی در نمط چهارم اشارات از روشی که در آن کتاب در خداشناسی به کار گرفته است به راه صدیقین تعبیر می‌کند و در بیان تفاوت راه صدیقین با دیگر راه‌های خداشناسی، عبارتی دارد که اهمیت عنوان ترکیبی واجب‌الوجود بالذات را در خداشناسی آشکار می‌سازد:

خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۵۹

تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیته و برائته عن الصمات الی تأمل  
لغیر الوجود ولم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و إن کان ذلك دلیلاً علیه؛ لکن هذا  
الباب اوثق و اشرف؛ ای اذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حیث هو وجود  
و هو یشهد بعد ذلك علی سائر ما بعده فی الواجب. الی مثل هذا اشیر فی الکتاب  
الهی - سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق - اقول هذا حکم  
لقوم. ثم یقول: - اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید - اقول ان هذا حکم  
للصدیقین الذین یشهدون به لا علیه (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶).

ابن سینا در نمط چهارم اشارات، پس از اینکه وجود واجب الوجود بالذات را از طریق برهان  
امکان و وجوب اثبات می‌کند، با تحلیل وجوب بالذات و بیان لوازم آن، برخی از صفات سلبی و  
ثبوتی خداوند را به اثبات می‌رساند و در پایان، اهمیت و تفاوت این روش را که از آن به طریق  
صدیقین تعبیر کرده است، نسبت به روش‌های دیگر خداشناسی بیان می‌دارد. او برتری این  
روش را در این می‌داند که در آن، بدون پیش‌فرض گرفتن وجود مخلوقی از مخلوقات و با  
تقسیم وجود به واجب و ممکن (که تنها پیش‌فرض آن وجود موجود ماست)، وجود واجب  
بالذات را اثبات کرده و با تأمل در واجب بالذات بودن خداوند، صفات او و با تأمل در صفاتش،  
افعال او را به اثبات رسانده و به جای اینکه خلق او را شاهد بر وجود او گرفته باشد، وجود او را  
شاهد بر خلقش گرفته است.

محقق طوسی در توضیح عبارت ابن سینا می‌گوید:

اما الالهیون فیستدلون بالنظر فی الوجود و انه واجب او ممکن علی اثبات واجب ثم  
بالنظر فیما یلزم الوجود و الامکان علی صفاته ثم یشهدون بصفاته علی کیفیة  
صدور افعاله عنه واحداً بعد واحد (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶).

همان‌گونه که ملاحظه شد، شناخت صفات و فعل خداوند با محوریت وجوب بالذات، بخشی از  
راه صدیقین ابن سیناست. بخش دیگر آن اثبات وجود خداوند است با برهانی وجودمحور یا  
موجودمحور که از آن به برهان صدیقین تعبیر می‌شود. بر پایه عبارت‌هایی که از محقق طوسی نقل

کردیم، راه صدیقین سه مرحله است: ۱. اثبات وجود خداوند با برهان صدیقین؛ ۲. شناخت صفات خداوند با تأمل در واجب بالذات بودن او؛ ۳. شناخت فعل خداوند با تأمل در صفات او.

### ۵. راه صدیقین در کلام صدرالمتألهین

صدرالمتألهین نیز در خداشناسی فلسفی خود، همان راهی را رفته است که فارابی و ابن‌سینا پیموده‌اند. او نیز مانند ابن‌سینا راه صدیقین را بهترین راه خداشناسی می‌داند و با اثبات اصیل بودن وجود و عبور از وجوب مفهومی و امکان و ماهوی، به وجوب و امکان وجودی، راه صدیقین را تعالی می‌بخشد.

اسد البراهین وأشرفها اليه هو الذي لا يكون الوسط في البرهان غيره بالحقيقة. فيكون الطريق الى المقصود هو عين المقصود وهو سبيل الصديقين الذين يستشهدون به تعالی عليه ثم يستشهدون بذاته على صفاته وبصفاته على افعاله واحدا بعد واحد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴ و ۲۴).

صدرالمتألهین در بیانی دقیق‌تر می‌گوید:

وذلك لان الربانيين ينظرون الى الوجود ويحققونه ويعلمون انه اصل كل شيء ثم يصلون بالنظر اليه الى انه بحسب اصل حقيقته واجب الوجود واما الامكان والحاجة والمعلولية وغير ذلك فانما يلحقه لا لاجل حقيقته بما هي حقيقته بل لاجل نقائص واعدام خارجة عن اصل حقيقته. ثم بالنظر في ما يلزم الوجوب والامكان يصلون الى توحيد ذاته وصفاته ومن صفاته الى كيفية افعاله وآثاره (همان).

چنان‌که در این متن آمده است، راه صدیقین از دیدگاه صدرالمتألهین نیز سه مرحله دارد. این مراحل همان‌ها هستند که در بیان ابن‌سینا و توضیح محقق طوسی آمده‌اند. بنابراین در بیان چارچوب کلی راه صدیقین، تفاوتی بین آنها نیست. با این وصف، اصالت وجود و وجودی شدن وجوب و امکان در فلسفه صدرالمتألهین در تبیین هریک از مراحل سه‌گانه، تأثیری ژرف نهاده است. پیش از بیان مراحل خداشناسی با محوریت عنوان واجب‌الوجود بالذات و سامان‌دهی آنها، بایسته است معنای واجب‌الوجود بالذات را به اختصار بیان کنیم.

## ۶. معناشناسی عنوان واجب الوجود بالذات

از آنجاکه این عنوان ترکیبی را در مقاله‌ای دیگر معناشناسی کرده‌ایم، در اینجا به اختصار بر اساس تعریف فارابی و ابن‌سینا و تفسیر صدرالمتألهین از تعریف آنان و نیز تعریفی که نهایتاً صدرالمتألهین برگزیده است، معنای واجب بالذات را توضیح می‌دهیم و سپس به سامان‌دهی این نوع خداشناسی می‌پردازیم.

این عنوان همانند تک‌واژگان وجود، وجوب و ذات، بدیهی و بی‌نیاز از تعریف است و لذا تعریف‌های آن در حد تعریف شرح اللفظ و به معنایی، شرح‌الاسم است.

در این نوع معناشناسی، آنچه در تعریف می‌آید، جنس و فصل نیست؛ بلکه ویژگی یا ویژگی‌هایی از واجب الوجود ذکر می‌شود تا او از مخلوقاتش متمایز گردد. بعضی از ویژگی‌های واجب الوجود به لحاظ تحلیل عقلی، از لوازم خصوصیتی دیگرند. بنابراین این نوع معناشناسی در صورتی کامل است که واجب الوجود بالذات را با خصوصیتی تعریف کنیم که عقلاً مبدأ شناخت ویژگی‌های دیگر است. از سویی دیگر خصوصیتی که در تعریف می‌آید، باید با آنچه به اقتضای برهان برای واجب بالذات اثبات یا نفی می‌شود هماهنگ باشد. برای مثال اگر برهان می‌گوید خداوند عین وجود است و ماهیت ندارد، باید واجب بالذات را به گونه‌ای تعریف کنیم که ترکیب او از ماهیت و وجود یا ذات و وجود تأیید نشود.

## ۷. تعریف فارابی و ابن‌سینا از عنوان واجب الوجود بالذات و تفسیر صدرالمتألهین از

آن

فارابی واجب الوجود بالذات را به «ما اذا اعتبر بذاته وجب وجوده» تعریف کرده است (آل‌یاسین، ۱۴۰۵ق، ص ۱۳۷). ابن‌سینا نیز این تعریف را در بعضی از آثارش آورده است. او می‌گوید:

ان الامور التي تدخل في الوجود تحتل في العقل الانقسام الى قسمين، فيكون منها ما اذا اعتبر بذاته لم يجب وجوده... ويكون منها ما اذا اعتبر بذاته وجب وجوده (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷).

منظور از «اذا اعتبر بذاته وجب وجوده» این است که ذاتش بدون لحاظ هر چیزی خارج از آن، مصداق حمل موجود به معنای عامش بر آن است (صدرالمتألهین، بی تا، ص ۳۰). صدرالمتألهین در توضیح این تعریف مختصر از واجب بالذات می‌گوید:

هر موجودی را که عقل لحاظ کند یا به نحوی است که بدون نیاز به حیث تعلیلی و تقییدی، وجود از ذاتش انتزاع می‌شود و یا این‌گونه نیست و در صورت دوم نیز یا انتزاع وجود از آن، تنها نیازمند حیث تعلیلی و انتسابش به علت است و یا به نحوی است که علاوه بر حیث تعلیلی، نیازمند حیث تقییدی هم هست. موجودی که در انتزاع مفهوم وجود از آن، نیازمند به هیچ حیثی، اعم از تعلیلی و تقییدی نباشد، واجب‌الوجود است و موجودی که در انتزاع مفهوم وجود از آن، به حیث تعلیلی نیازمند است اما از حیث تقییدی بی‌نیاز است، وجود ممکن؛ و موجودی که به هر دو حیث نیازمند است، ماهیت امکانی است که اطلاق وجود و موجود بر آن بالعرض است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۸۵).

بنا بر توضیح صدرالمتألهین، واجب بالذات بودن خداوند، افزون بر نیاز واجب به علت بیرون از ذات، علت بودن ذات او نسبت به وجودش را نیز نفی می‌کند؛ اما این تعریف نافی لازم ذات بودن وجود نیست؛ درحالی‌که واجب‌الوجود عین وجود است و وجودش نه معلول غیر است، نه معلول ذات و نه لازم ذات.

لازم ذات بودن با معلول ذات بودن متفاوت است. لازم ذات، تابع ذات است. اگر ذات مجعول باشد، لازم آن نیز مجعول است و اگر ذات نامجعول باشد، لازم آن نیز به تبع ذات نامجعول است. در صورتی که موجود بودن را لازم ذات خداوند بدانیم، لحاظ ذات بدون لحاظ هر امری غیر از ذات، برای انتزاع مفهوم وجود و حمل آن بر ذات حق بسنده است و تعریف مورد بحث بر آن صادق است. باید واجب بالذات به گونه‌ای تعریف شود که لازم ذات بودن وجود را نیز نفی کند.



## ۸. تعریف نهایی صدرالمتألهین: واجب الوجود بالذات، موجودی عین وجود

از دیدگاه فیلسوفان مسلمان، خداوند تنها موجودی است که عین وجود و صرف الوجود است (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷۷؛ ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۷۶؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۹۶). همچنین در توضیح احدیت ذاتی خداوند آشکار خواهد شد که چگونه صرف الوجود بودن او مبدأ تحلیلی دیگر ویژگی‌های اوست. در نتیجه ثابت خواهد شد که تعریف خداوند به «موجودی که عین وجود است»، تعریفی است اولاً هماهنگ با آنچه مقتضای برهان درباره خداوند است و ثانیاً بیانگر خصوصیتی از خصوصیت‌های واجب بالذات است که او را از مخلوقاتش متمایز می‌سازد.

این تعریف به صدرالمتألهین اختصاص ندارد؛ بلکه هر فیلسوفی که خداوند را وجود صرف می‌داند، بایسته است در تعریف شرح‌الاسمی عنوان ترکیبی واجب الوجود بالذات، همین تعریف را برگزیند. ابن‌سینا نیز وجوب را تأکد الوجود تعریف کرده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۶ و ۴۵). با توجه به اینکه ابن‌سینا خداوند را صرف الوجود می‌داند، می‌توان گفت او نیز در تعریف واجب الوجود از ساحت مفهوم به ساحت وجود عبور کرده و منظور او از تأکد الوجود می‌تواند تأکد و شدت وجودی باشد که امری است وجودی و نه مفهومی.

## ۹. نیاز «خداشناسی به روش صدیقین»، به سامان‌دهی

به‌رغم تصریحات فیلسوفان بزرگی چون فارابی، ابن‌سینا، محقق طوسی و صدرالمتألهین درباره خداشناسی با محوریت وجوب بالذات و یا خداشناسی به روش صدیقین، این نوع خداشناسی به‌وضوح و به صورت سامان‌یافته در منابع فلسفه اسلامی ارائه نشده است. وجوب بالذات چه لوازمی دارد و لوازم آن لوازم کدام‌اند؟ چگونه می‌توان با تحلیل این لوازم، همه صفات ثبوتی و سلبی خداوند را اثبات کرد؟

پاسخ این پرسش‌ها را با تأمل در خداشناسی فلسفی فیلسوفان یادشده می‌توان یافت. در این مقاله، در حد وسع و فرصت کوشیده‌ایم مسیری را که در این نوع خداشناسی باید پیموده شود با

انسجام و وضوح بیشتر باز نماییم؛ مسیری که فیلسوفان یادشده و به‌ویژه صدرالمتألهین، تا حد بسیاری آن را اساس خداشناسی خود قرار داده‌اند.

### ۱۰. مراحل خداشناسی به روش صدیقین و خداشناسی با محوریت وجوب بالذات

گفتیم که خداشناسی به روش صدیقین سه مرحله کلی دارد که عبارت‌اند از: اثبات وجود واجب بالذات، تبیین و اثبات صفات او با تأمل در وجوب وجودش، و تبیین فعل او با تأمل در صفاتش. این مراحل کلی و سه‌گانه با نگاهی دقیق‌تر و جزئی‌تر به مراحل دیگری تقسیم پذیرند.

برای اینکه نسبت هر مرحله با قبل و بعد آن روشن باشد و معلوم باشد که برای ورود به هریک از آنها، از چه مراحل باید گذر کرد، از این پس از هریک از آنها به «گام» تعبیر می‌کنیم. به نظر می‌رسد، این نوع خداشناسی را بتوان به ترتیب در شش گام سامان داد:

۱. اثبات وجود واجب‌الوجود بالذات با روش وجودمحور، موجودمحور، یا خدامحور؛

۲. اثبات احدیت و بساطت او به‌مثابه یکی از لوازم وجوب وجود؛

۳. اثبات واحدیت و یگانگی او به‌منزله یکی از لوازم احدیتش؛

۴. نگاهی کلی به صفات خداوند (اثبات اوصاف و کمالات وجودی خداوند «صفات ثبوتی ذاتی» و عینیت آنها با ذاتش و منزّه بودنش از همه نقص‌ها و محدودیت‌ها «صفات سلبی»، به‌منزله لازمی دیگر از لوازم احدیت و بساطت)؛

۵. مصداق‌شناسی و معناشناسی مهم‌ترین صفات ثبوتی و سلبی خداوند، بر مبنای وجوب و

احدیت ذاتی او؛

۶. بیان فعل خداوند و ویژگی‌های آن از قبیل: چگونگی صدور، چگونگی وجود یافتن

کثرت از واحد محض، مراتب فعل خداوند و نظام احسن بر اساس وجوب ذاتی و احدیتش.

از این شش گام آنچه مربوط به خداشناسی با محوریت عنوان واجب‌الوجود بالذات است، گام دوم تا ششم است و گام اول هرچند بخشی از راه صدیقین است، اما بخشی از خداشناسی با محوریت وجوب وجود نیست. ترتیب پیش‌گفته تا حدی در کتاب *اسفار* مراعات شده است

خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۶۵

(صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۷ و ۶)؛ اما آن‌گونه که شایسته است، سیر از وجوب بالذات به لوازم آن و از لوازم به لوازم آنها (بخش دوم راه صدیقین) عینیت نیافته است.

روشن است که بیان هر آنچه به گام‌های شش‌گانه راه صدیقین و گام‌های پنج‌گانه خداشناسی با محوریت وجوب بالذات مربوط است، در یک مقاله، نه مقدور است و نه برای اثبات مدعایی که درصدد اثبات آن هستیم ضرورت دارد. آنچه در این مقاله مورد نظر است، پاسخ به این پرسش است: چگونه با محور قرار دادن وجوب وجود می‌توان این گام‌ها را در خداشناسی برداشت و به پایان برد؟

گام‌های شش‌گانه در واقع، چارچوب و طرح کلی خداشناسی به روش صدیقین را تشکیل می‌دهند. از گام دوم به بعد می‌کوشیم بدون ورود به جزئیات، محوریت وجوب وجود را در خداشناسی فلسفی نشان دهیم. آنچه مقصود است، نشان دادن مسیری است که در این نوع خداشناسی باید پیموده شود. ادامه مسیر و بیان جزئیات، نیازمند مجالی واسع‌تر و تألیفی جامع‌تر و گسترده‌تر است.

#### ۱۰-۱. گام اول: اثبات وجود خداوند به روش صدیقین

درباره برهان صدیقین به اندازه کافی بحث شده است؛ اما دو مرحله مهم صفات و فعل خداوند مغفول مانده است؛ به گونه‌ای که ممکن است برهان صدیقین و راه صدیقین به یک معنا گرفته شوند و از این نکته که برهان صدیقین گام نخست از راه صدیقین است غفلت شود.

از نظر صدرالمآلهین، برهان صدیقین آن است که در آن از خدا بر خدا استدلال شود: «هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیره بالحقیقة فیکون الطریق الی المقصود هو عین المقصود» (همان، ج ۶، ص ۱۳).

اما از نظر ابن‌سینا، برهان صدیقین برهانی است که با تأمل در وجود و یا موجود و تقسیم حصری آن به واجب و ممکن، وجود واجب بالذات اثبات می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶). بنابراین برهان صدیقین از نظر صدرالمآلهین، به وجهی، وجودمحور و به وجهی دیگر،

خدا محور است؛ اما از نظر ابن‌سینا این برهان یا وجود محور و یا موجود محور است. تعبیر به وجود یا موجود، از آن جهت است که تمایز آنها در فلسفه ابن‌سینا چندان آشکار نبوده است؛ به همین دلیل است که ابن‌سینا در آغاز برهان خود، موجود را به واجب و ممکن تقسیم، و با تأمل در «الموجود» وجود خدا را اثبات می‌کند و در پایان نمط چهارم از تأمل در «الوجود» سخن می‌گوید. در برهان ابن‌سینا آنچه مفهوم «الموجود» بر آن صادق است، از دو حال خارج نیست: یا واجب است یا ممکن (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸)؛ در حالی که در برهان صدر المتألهین، واقعیت خارجی که چیزی جز وجود نیست به لحاظ اصل حقیقتش واجب است و امکان و معلولیت، ناشی از نقص‌ها و محدودیت‌های وجود است (صدر المتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴).

#### ۲-۱۰. گام دوم: بساطت و احدیت ذاتی خداوند

از آنجاکه مبنای بسیاری از مباحث خداشناسی فلسفی، احدیت ذاتی خداوند است و محوریت وجوب وجود نیز از طریق احدیت ذات، که از لوازم وجوب وجود است، تثبیت می‌شود، بایسته است که در خداشناسی به روش صدیقین و با محوریت وجوب وجود، نخستین گام پس از اثبات واجب‌الوجود بالذات، احدیت ذاتی او باشد. مدعا این است که در خداشناسی به روش صدیقین با تحلیل وجوب وجود، به احدیت ذاتی به منزله یکی از لوازم تحلیلی آن، پی می‌بریم. اگر بتوانیم ثابت کنیم که واجب بالذات بودن خداوند، مستلزم این است که خداوند عین وجود باشد، به این معنا خواهد بود که احدیت ذات، لازمه واجب‌الوجود بودن اوست و از تحلیل وجوب وجود به احدیت خداوند دست یافته‌ایم. اگر چنین نباشد، از تحلیل وجوب وجود، به احدیت نخواهیم رسید و رابطه همه اوصاف و احکامی که برای خداوند به واسطه احدیتش ثابت می‌شوند، با وجوب وجود، قطع خواهد شد.

معنای احدیت ذاتی خداوند این است که هیچ نوع ترکیبی، اعم از خارجی، وهمی و عقلی به وجود خداوند راه ندارد (همان، ص ۱۰۰). برای نفی مطلق ترکیب از ذات حق، کافی است ترکیب عقلی را که ترکیب از وجود و ماهیت است، از او نفی کنیم (همان، ص ۱۰۳)؛ زیرا ترکیب

خارجی که منظور، ترکیب از ماده و صورت و ترکیب از هر نوع جزء خارجی است، ویژه موجودات جسمانی است. همین طور ترکیب وهمی که منظور از آن، ترکیب از اجزای مقداری است، مخصوص موجودی است که وحدت اتصالی و امتدادی دارد. این نوع ترکیب نیز ویژه موجود جسمانی است. موجودات عقلی که ترکیب وهمی و خارجی به آنها راه ندارد، مرکب از دارایی و نداری و در واقع مرکب از وجود و عدم اند. این نوع ترکیب، تحلیلی است و در خارج، ترکیب وجود و عدم بی معناست. منظور از تحلیلی بودن این نوع ترکیب، این است که وقتی عقل ذات آنها را لحاظ می کند، به رغم وحدت، شدت و کمال وجودی آنها به دلیل معلول بودن، آنها را فاقد شدت و کمال وجودی علت خود می یابد و این یعنی، ترکیب تحلیلی آنها از دارایی و نداری و وجود و عدم. همین ترکیب تحلیلی، منشأ ترکیب تحلیلی از ماهیت (به معنای ما یقال فی جواب ما هو) و وجود است (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۱).

سلب ماهیت از خداوند در حکم سلب نقص، محدودیت، ترکیب و نیاز از اوست و این صفت سلبی، جامع همه صفات سلبی دیگر است. به همین دلیل است که صدرالمتألهین سلب ماهیت از خداوند را مهم ترین صفت سلبی او شمرده و در اهمیت آن می گوید: «وهذا المطلوب اعز مطالب صفات الجلال من السلوب وقد اطبق علیه قاطبة الحكماء والمتكلمين الا شزيمة قلیلون من متاخریهم» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۲۵۸).

برای نفی ماهیت از خداوند، کافی است واجب الوجود بودن او درست تحلیل شود. آیا واجب الوجود بودن به این معناست که وجوب وجود عین ذات خداوند است یا به این معناست که وجوب وجود او معلول غیر ذاتش نیست؟ فرض دوم عام تر از فرض نخست است؛ زیرا فرض دوم، دو مصداق دارد:

۱. واجب الوجود بالذات آن است که وجوب وجود، عین ذاتش باشد؛

۲. واجب الوجود بالذات آن است که وجوب وجود، معلول ذات یا لازم ذاتش باشد.

اگر ثابت شود که واجب الوجود بودن خداوند به این معناست که وجود، عین ذاتش باشد، ترکیب تحلیلی او از ماهیت و وجود منتفی خواهد بود و با منتفی بودن این ترکیب تحلیلی، همه

انواع ترکیب منتفی است، و ثابت خواهد شد که خداوند صرف‌الوجود است. به این ترتیب راه برای اثبات یگانگی و صفات او هموار خواهد شد.

بی‌تردید ذات واجب‌الوجود نمی‌تواند علت وجود و وجوب خودش باشد؛ زیرا علت وجود، بالوجود بر وجود مقدم است. در نتیجه علت بودن ذات برای وجودش مستلزم تقدم الشیء علی نفسه است. این فرض اشکالات دیگری دارد که در منابع فلسفی آمده است. مصداق دوم از فرض دوم این بود که وجود لازمه ذات و ماهیت خداوند باشد. آیا وجوب وجود می‌تواند لازم ذات باشد؟ آیا می‌توان گفت خداوند ذاتی است غیروجود که بودنش از ازل تا ابد لازم آن است و بودن و خارجیت داشتن از آن انفکاک‌ناپذیر است؟

صدرالمتألهین لازم ذات بودن وجود را نمی‌پذیرد. از نظر او، وجود داشتن، امری صرفاً تحلیلی و ذهنی از قبیل زوجیت نسبت به عدد زوج نیست. زوجیت از تحلیل ماهیت عدد زوج و بدون نظر به غیر انتزاع می‌شود و همانند ماهیت، واقعیتی و رای ظرف تحلیل ندارد؛ اما ثبوت‌الذات و تحقق‌الذات امری عینی است که یا عین ذات است و یا علتی آن را جعل می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱).

افزون بر آنچه گفته شد، ادله اصیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت، جایی برای این احتمال که وجود خداوند خارجاً معلول ماهیتش و یا لازم ماهیتش باشد باقی نمی‌گذارد (همان، ص ۱۰۱). مطابق اصالت وجود، آنچه واقعیت دارد وجود است و وجود از دو قسم خارج نیست: یا معلول غیر است و یا معلول غیر نیست. وجودی که معلول غیر نباشد، عین وجود و صرف‌الوجود است و قابل تحلیل به دارایی و نداری و وجود و عدم نیست و در نتیجه ماهیت از آن انتزاع نمی‌شود. مطابق این مبنا، وجود چه معلول غیر باشد و چه نباشد، معلول ماهیت و یا لازم ماهیت نیست؛ زیرا ماهیت مفهومی انتزاعی است که پس از وجود و از مراتب وجود انتزاع می‌شود.

### ۱۰-۳. گام سوم: اثبات یگانگی خداوند

اثبات یگانگی خداوند به روش صدیقین به این صورت است که بدون استشهاد به مخلوقات و با

استناد به واجب‌الوجود بودن خداوند، یگانگی او را اثبات کنیم. این طریق نافی راه‌های دیگر برای اثبات توحید نیست؛ بلکه ادعا این است که این راه اوثق است و معرفت حاصل از آن، اتقان بیشتری دارد. برای اثبات یگانگی خداوند برهان‌های پرشماری در منابع فلسفی با محوریت وجوب وجود بیان شده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۶۶-۵۵۷؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۲؛ همو، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۰؛ همو، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳-۴۷ و ۳۴۹؛ صدرالمألهین، ۱۳۵۴، ص ۵۱؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۵؛ ج ۶، ص ۵۷-۶۰). برای نمونه یک برهان را که مشهورتر است بیان می‌کنیم تا روشن شود چگونه از تحلیل وجوب وجود و دست یافتن به لوازم آن، یگانگی خداوند اثبات می‌شود.

۱-۳-۱۰. **برهان یگانه بودن خداوند:** اگر دو واجب‌الوجود وجود داشته باشد، در وجوب وجود مشترک خواهند بود و برای حصول تعدد، نیازمند مابه‌الامتیازند. در نتیجه هر یک از آنها مرکب از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز خواهد بود. درباره مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز، چهار فرض وجود دارد:

۱. هر دو داخل در ذات باشند؛

۲. هر دو خارج از ذات باشند؛

۳. مابه‌الامتیاز داخل در ذات و مابه‌الاشتراک خارج از ذات باشد؛

۴. مابه‌الاشتراک داخل در ذات، و مابه‌الامتیاز خارج از ذات باشد.

فرض اول، مستلزم ترکیب ذات واجب‌الوجودهاست و چون مرکب به اجزای خود نیازمند است، این فرض مستلزم نیازمندی واجب‌الوجود است که با واجب‌الوجود بودن منافات دارد. فرض دوم نامعقول است. فرض سوم نیز مستلزم این است که وجوب وجود که مابه‌الاشتراک است، امری عرضی باشد؛ درحالی‌که عرضی بودن وجوب وجود برای واجب‌الوجود بالذات محال است؛ زیرا عرضی، معلول است. در نتیجه این فرض، مستلزم معلول بودن وجوب وجود است. علت وجوب وجود، یا ذات دو واجب‌الوجود است و یا موجودی خارج از آنها. در فرض دوم، واجب‌الوجود، در وجوب وجودش نیازمند غیر است و در فرض اول، ذات فاقد وجوب وجود، علت وجوب وجود شده است؛ درحالی‌که فاقد شیء نمی‌تواند معطی آن باشد. افزون بر

این، هر دو فرض مستلزم این است که واجب‌الوجود، در مرتبه ذات، واجب‌الوجود نباشد. اما فرض چهارم، مستلزم این است که تعیین و تشخیص هریک، که موجب امتیاز آنها از یکدیگر است، عرضی و نیازمند علت باشد. علت تعیین و تشخیص هریک، یا ذات اوست و یا موجودی خارج از ذات. علت خارج از ذات، با واجب‌الوجود بودن منافات دارد. ذات هریک از آنها نیز نمی‌تواند علت تشخیص و تعیین آنها باشد؛ زیرا مستلزم این است که ذات، در مرتبه قبل از تعیین خود متعین و متشخص باشد؛ چون اگر ذات واجب‌الوجود، متعین نباشد، وجود نخواهد داشت و اگر وجود نداشته باشد نمی‌تواند علت تعیین خود باشد. بنابراین ذات واجب، در مرتبه قبل از این تعیین، یا متعین به همین تعیین است که مستلزم تقدم شیء بر نفس است و یا به تعیین دیگری متعین است که آن تعیین نیز اگر خارج از ذات و معلول ذات باشد، به تعیین دیگری نیاز خواهد داشت و در هر حال محذور همچنان باقی است. از سویی دیگر اگر مابه‌الاشتراک دو واجب‌الوجود که وجوب وجود است داخل در ذات باشد، ممکن نیست ذات هریک از دو واجب، علت مابه‌الامتیاز باشد؛ زیرا ذات در هر دو یکی است و شیء واحد نمی‌تواند علت دو معلول متفاوت باشد.

با توجه به اینکه همه فرض‌ها درباره دو واجب‌الوجود مرکب از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز باطل شد، نتیجه می‌گیریم ترکیب دو واجب‌الوجود از مابه‌الامتیاز و مابه‌الاشتراک به هر شکلی که فرض شود محال است و محال بودن آن به معنای محال بودن وجود دو واجب‌الوجود بالذات است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ج ۶، ص ۵۷). این برهان را فیلسوفان پیش از صدرالمتألهین برای اثبات یگانگی واجب‌الوجود ارائه می‌کردند و شبهه ابن‌کمنونه نیز ناظر به همین برهان است. شبهه ابن‌کمنونه به تقریر صدرالمتألهین بدین قرار است:

اگر منظورتان از عین ذات بودن وجوب وجود این است که واجب‌الوجود به گونه‌ای است که بذاته و بدون نیاز به حیث تعلیلی، مفهوم وجوب وجود از آن انتزاع شود، در این صورت، چرا جایز نباشد دو هویت بسیط مجهول‌الکنه و متباین به تمام ذات، وجود داشته باشند که هریک از آنها واجب‌الوجود بالذات باشد؛ به این



خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۷۱

معنا که مفهوم وجوب وجود از هر یک از آنها انتزاع شود، بدون اینکه نیازمند حیث تقییدی یا تعلیلی باشند و این دو در عین اینکه در این مفهوم، به عنوان مفهومی عرضی و تحلیلی مشترک‌اند، به تمام هویت بسیط خود از یکدیگر متمایز باشند (همان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ج ۶، ص ۵۷).

صدرالمتألهین در پاسخ به این شبهه می‌گوید:

مفهوم واجب‌الوجود یا از ذات دو واجب‌الوجود مفروض بدون نیاز به ضمیمه کردن حیثی دیگر انتزاع می‌شود و یا انتزاع آن از آنها متوقف بر حیثیتی غیر از ذات آنهاست. فرض دوم باطل است؛ زیرا انتزاع مفهوم وجوب وجود از واجب‌الوجود، اگر متوقف بر حیث تقییدی یا تعلیلی باشد، به این معنا خواهد بود که واجب‌الوجود، واجب‌الوجود بالذات نباشد و این خلاف فرض است. واجب‌الوجود بالذات بودن، به این نیست که ذات، اقتضای وجوب وجود داشته باشد، بلکه ملاک واجب‌الوجود بالذات این است که مفهوم وجوب وجود از مرتبه ذاتش و بدون نیاز به حیث تقییدی و تعلیلی انتزاع شود. اگر مفهوم وجوب وجود از مرتبه ذات دو واجب‌الوجود، بدون لحاظ غیر ذات انتزاع شود، تباین آنها به تمام ذات محال خواهد بود؛ زیرا انتزاع مفهوم واحد از دو حقیقت متباین به تمام ذات محال است (همان، ج ۶، ص ۶۰).

انتزاع مفهوم مشترک از مصادیق مختلف و حمل آن بر آنها، حاکی از این است که وجهی مشترک در این مصادیق وجود دارد. اگر بر علی و رضا مفهوم مشترک انسان و بر انسان و اسب، مفهوم مشترک حیوان و بر برف و عاج، مفهوم مشترک سفید، و بر مقولات متباین، مفهوم مشترک وجود، و بر ماهیات مختلف، مفهوم امکان حمل می‌شود، به این دلیل است که علی و رضا در ماهیت نوعی انسان و انسان و فرس در ماهیت جنسی حیوان و برف و عاج در عرض عام خود و مقولات متباین در وجود و یا در انتسابشان به فاعل وجود و ماهیات در لاقضا بودن نسبت به وجود و عدم که امری است سلبی، مشترک‌اند (همان، ج ۱، ص ۱۳۳).

اکنون می‌گوییم: اگر دو واجب‌الوجود بالذات وجود داشته باشند و مفهوم وجوب وجود از ذات آنها بدون نیاز به لحاظ غیر، انتزاع شود به این معنا خواهد بود که امری مشترک که منشأ انتزاع مفهوم وجوب وجود شده است در خود ذات است. درباره این برهان حرف و سخن بسیار است. غرض اصلی از آوردن آن این است که نشان دهیم چگونه می‌توان یگانگی خداوند را صرفاً با تحلیل وجوب وجود او و بدون استشهاد به غیر او اثبات کرد. مبنا و پیش‌فرض این برهان بساطت خداوند است. وجود دو واجب بالذات، مستلزم ترکیب آنهاست و ترکیب ذات، نفی بساطت ذات است؛ درحالی‌که واجب‌الوجود، احدی‌الذات است. غالب برهان‌های یگانگی خداوند مبتنی بر همین مبنایند. برای مثال برهان صرف‌الوجود بودن خداوند که یکی از برهان‌های متقن و مختصر یگانگی خداوند است (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۴۵) مبتنی بر احدیت ذاتی خداوند، و احدیت ذاتی او چنان‌که بیان شد، لازمه واجب‌الوجود بودن اوست.

#### ۴-۱۰. گام چهارم: نگاهی کلی به صفات خداوند

صفات خداوند به ثبوتی و سلبی، و صفات ثبوتی خود به صفات ذات و صفات فعل تقسیم می‌شوند. از دیدگاه فیلسوفان مسلمان صفات ثبوتی ذاتی عبارت‌اند از همه کمالات وجودی. صفات فعل نیز از آن جهت که کمال‌اند به صفات ذات بازمی‌گردند و از آن جهت که از مقام فعل انتزاع می‌شوند کمال نیستند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۱۸). صدرالمتألهین درباره این نوع صفات نیز دیدگاهی ویژه دارد و این صفات را نیز همانند صفات ذات، عین ذات می‌داند (همان، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۸).

صفات سلبی خداوند عبارت‌اند از سلب همه نقص‌ها و محدودیت‌ها. چون نقص و محدودیت عدمی‌اند و سلب عدم کمال، به اثبات کمال بازمی‌گردد، با اثبات همه کمالات برای خداوند سلب همه نقص‌ها از او نیز اثبات شده است. بنابراین برای اثبات همه اوصاف ثبوتی و سلبی خداوند، اثبات بساطت و صرف‌الوجود بودن او کافی است و می‌توان گفت: همه اوصاف خداوند لازمه صرف‌الوجود و بسیط‌الحقیقه بودن او هستند.

خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۷۳

قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشیاء ولیس بشیء منها» که نقشی بسیار پررنگ در خداشناسی صدرالمتألهین دارد، اهمیت احدیت ذاتی خداوند را که لازمه وجوب ذاتی اوست در خداشناسی به خوبی آشکار می‌سازد. حضور این قاعده در بسیاری از مباحث خداشناسی، دلیلی روشن بر درستی ادعای مهم فیلسوفان بزرگ مسلمان است؛ یعنی امکان شناخت خداوند با محوریت وجوب وجود. به دلیل اهمیت این قاعده در راستای مدعایی که موضوع این مقاله است، آن را به اختصار توضیح می‌دهیم.

#### مفاد قاعده «بسیط الحقیقة»

مفاد این قاعده آن است که «بسیط الحقیقة»، واجد همه وجودات و کمالات وجودی است؛ اما حدود و تعینات وجودی به او راه ندارد؛ زیرا حدود و تعینات، ناشی از نقص وجودند و «بسیط الحقیقة» به همان دلیل که باید همه کمالات را در خود داشته باشد، باید از هر نقصی منزّه و مبرا باشد. به همین دلیل در صدر قاعده گفته می‌شود «خداوند همه چیز است» و در ذیل آن آمده است: «ولیس بشیء منها»؛ یعنی گرچه خداوند به لحاظ وجود و کمالات وجود همه چیز است، هیچ‌یک از اشیا به لحاظ حدود و تعینات وجودی آنها نیست.

هر ممکن الوجودی متعین به تعینی خاص و محدود به حدی ویژه است. اگر خداوند یکی از اشیا و یا همه اشیا به تعین خاص آنها باشد، مستلزم این است که ذات واجب، مرکب از وجود و تعینات و حدود وجودی باشد و به عبارتی دیگر مستلزم این است که ذات واجب مرکب از وجدان و فقدان باشد؛ زیرا تا ترکیب از وجدان و فقدان (وجود و عدم) که ترکیبی تحلیلی است تحقق نیابد، تعین و حد وجودی پدید نمی‌آید.

صدرالمتألهین برای روشن ساختن مفاد قاعده، خط بزرگ تر را نسبت به خط کوچک‌تر و سفیدی یا سیاهی کم‌رنگ‌تر را نسبت به سفیدی یا سیاهی پررنگ‌تر مثال می‌آورد. همان‌گونه که خط یک سانتی‌متری در خط ده سانتی‌متری و خط ده سانتی‌متری در خط صد سانتی‌متری وجود دارد (البته نه با تعیناتشان) و سیاهی ضعیف در سیاهی شدید موجود است، اما نه با تعینش، اشیا

نیز در بسیط‌الحقیقه موجودند اما بدون تعیناتشان؛ زیرا در توضیح برهان قاعده خواهد آمد که اقتضای بسیط‌الحقیقه بودن این است که کلی موجودات باشد و هیچ تعین، نقص و محدودیتی به آن راه نداشته باشد (همان، ج ۶، ص ۱۱۶).

از آنچه در توضیح مفاد قاعده بسیط‌الحقیقه بیان کردیم، آشکار شد که بساطت خداوند لازمهٔ وجوب وجود است و لازمهٔ بساطت این است که ذات او همهٔ کمالات وجودی است و هیچ نقضی به آن راه ندارد. پس می‌توان گفت وجود همهٔ صفات کمال در خداوند و سلب همهٔ صفات سلبی از او، لازمهٔ بسیط‌الحقیقه بودن اوست و به این ترتیب، از تأمل در وجوب وجود و لوازم آن، همهٔ صفات ثبوتی و سلبی او اثبات پذیر است.

صدرالمتألهین قاعدهٔ «واجب‌الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات» را (که مفاد آن وجوب وجود هر آن چیزی است که به امکان عام برای خداوند ممکن است و بر اساس آن وجود و وجوب همهٔ کمالات وجودی برای خداوند اثبات می‌شود) به استناد بساطت و وحدت حقهٔ او اثبات می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۲۳) و به این ترتیب از طریق این قاعده نیز اثبات صفات کمال برای خداوند به تحلیل وجوب بالذات و لوازم آن مستند می‌شود. افزون بر آنچه گفته شد، لازمهٔ دیگر بسیط‌الحقیقه بودن خداوند این است که صفات کمال، عین ذات اویند و تفاوت ذات و صفات در حد تفاوت مفهومی است نه تفاوت مصداقی و نه حتی تفاوت تحلیلی از قبیل تفاوت وجود و ماهیت (همان، ج ۳، ص ۳۵۵).

#### ۵-۱۰. گام پنجم: مصداق‌شناسی صفات خداوند

در گام پنجم با تحلیل لوازم واجب بالذات، هریک از مهم‌ترین صفات خداوند را شناسایی و با محوریت همان عنوان، آنها را معناشناسی و اثبات می‌کنیم. کدام صفات‌اند که اگر در خداوند وجود نداشته باشند، او واجب‌الوجود بالذات است و کدام صفات‌اند که اگر در خداوند باشند، او واجب‌الوجود بالذات نیست؟

همان‌گونه که گفتیم، لازمهٔ بسیط‌الحقیقه بودن خداوند این است که همهٔ صفاتی که عقلاً کمال

## خداشناسی با محوریت وجوب بالذات: مرحله دوم از راه صدیقین □ ۷۵

به شمار می‌روند در او باشند و همه صفاتی که عقلاً نقص به شمار می‌روند در او نباشند. منظور از اوصاف کمال، هر آن چیزی است که کمال موجود بما هو موجود است. بعضی از اوصاف، کمال‌اند برای موجود از آن جهت که موجود است و برخی دیگر، کمال برای موجود خاص‌اند. برای مثال، علم و قدرت کمال‌اند برای موجود بما هو موجود؛ درحالی‌که کروی بودن، کمال برای جسم و در واقع کمال برای موجود است از آن جهت که جسم است. بر اساس این قاعده کلی می‌گوییم: خداوند عالم، قادر، حی، مرید و... است و خداوند جسم، جوهر، عرض، دارای ماهیت و... نیست.

برای نمونه از صفات ثبوتی، صفت علم را انتخاب می‌کنیم و نشان می‌دهیم که با روش صدیقین چگونه می‌توان این صفت را معناشناسی و سپس اثبات کرد. پس از اینکه ثابت شد این وصف و اوصاف دیگر خداوند مشترک معنوی و مشکک‌اند، به اقتضای صرف‌الوجود بودنش که لازمه وجوب وجود است، مراحل زیر را می‌پیماییم:

مرحله اول:

الف) خداوند صرف‌الوجود است؛

ب) وجود عین حضور است؛

ج) وجودش فی نفسه لِنَفْسِهِ است؛

د) خداوند به اعتبار وجود فی نفسه لِنَفْسِهِ، حضور فی نفسه لِنَفْسِهِ دارد؛

ه) حضور فی نفسه لِنَفْسِهِ، علم فی نفسه لِنَفْسِهِ است؛ زیرا علم عبارت است از حضور شیء لشیء.

مرحله دوم:

الف) خداوند به اقتضای واجب‌الوجود بودن، بسیط‌الحقیقه است؛

ب) بسیط‌الحقیقه در عین بساطت، همه چیز است؛

ج) خداوند در عین بساطت در مرتبه ذات همه موجودات است؛

د) علم خداوند به ذات، عین علم به همه چیز است. صدرالمتألهین از آن به علم اجمالی در

عین کشف تفصیلی تعبیر می‌کند (همان، ج ۶، ص ۲۶۹-۲۷۱).

بدین ترتیب علم به ذات و علم خداوند به اشیا در مرتبه ذات و چگونگی این علم، با سیر فکری از وجوب وجود به صرف و بسیط‌الحقیقه بودن خداوند و از بساطت به لوازم آن، بیان و اثبات می‌شود؛ بدون اینکه نیاز به چیزی خارج از وجوب وجود باشد. درباره صفات ثبوتی دیگر نیز همین مسیر را می‌توان پیمود.

در صفات سلبی نیز برای اینکه در همین مسیر به حرکت فکری ادامه دهیم، می‌توانیم ماهیت نداشتن خداوند را که لازمه احدیت ذاتی و صرف و بسیط بودن اوست مبنا قرار دهیم و همه صفات سلبی را که بازگشتشان به صرف‌الوجود نبودن است، شناسایی کنیم و به اعتبار اینکه وجود آنها در خداوند موجب محدودیت او، و محدودیت او، موجب ترکیبش از وجود و عدم است، از خداوند نفی کنیم.

#### ۱۰-۶. گام ششم: چگونگی فعل خداوند

مهم‌ترین محورهای مبحث فعل خداوند عبارت‌اند از: ۱. چگونگی فاعلیت خداوند؛ ۲. چگونگی وجود یافتن موجودات از خداوند؛ ۳. چگونگی صدور کثرت از خداوند؛ ۴. مراتب فعل خداوند و ویژگی‌های هریک از آنها؛ ۵. چگونگی نظام آفرینش (نظام احسن).

درباره هریک از این محورهای پنج‌گانه در منابع فلسفی بحث و گفت‌وگوهای فراوانی صورت گرفته است. همان‌گونه که گفتیم، در این مقاله مقصود، توضیح و بررسی همه آنچه در منابع فلسفی آمده است نیست. آنچه مقصود ما در این گام و گام‌های پیش از آن است، نشان دادن مسیر اصلی در خداشناسی فلسفی با محوریت وجوب وجود است.

فاعلیت خداوند: در این قسمت، اقسام فاعل توضیح داده، و مشخص می‌شود که کدام قسم از اقسام فاعلیت درباره خداوند رواست و کدام قسم روا نیست. آنچه اهمیت دارد، این است که آنچه رواست و یا روا نیست بر اساس واجب بالذات بودن خداوند و یا با تأمل در صفاتی که از لوازم واجب‌الوجود بودن خداوند هستند، اثبات یا نفی شود.

فیلسوفان مسلمان خداوند را فاعل حقیقی و فاعل به تمام ذات و فاعل بالعناية یا بالرضا و یا بالتجلی می‌دانند. آنچه مورد اتفاق آنان است این است که خداوند به تمام ذات فاعل است و هیچ امری خارج از ذات او از قبیل اراده زاید بر ذات یا غرض و داعی زاید بر ذات، در فاعلیت او نقش ندارد (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۲؛ صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۲۱۶). دلیل این مدعا این است که نیاز خداوند به غرض و داعی زاید بر ذات، با کمال مطلق و صرف‌الوجود بودن او که لازمه واجب بالذات بودن اوست منافات دارد. اراده نیز به ذات منتهی می‌شود و در نهایت فاعل حقیقی، ذات است و چون ذات خداوند بسیط است، فاعلیت او به جزء ذات نمی‌تواند باشد و خداوند به تمام ذاتش، فاعل صادر نخست و معلول بی‌واسطه خویش است (صدرالمآلهین، ۱۳۵۴، ص ۱۸۸). چگونگی وجود یافتن موجودات از خداوند: درباره چگونگی وجود یافتن موجودات از خداوند، سه نظریه مطرح است: نظریه فیض، نظریه خلق از عدم، و نظریه تجلی. فیلسوفان مسلمان از نظریه فیض دفاع می‌کنند (صدرالمآلهین نهایتاً نظریه تجلی را برمی‌گزینند). اگر صدور موجودات از خداوند را به صورت فیضان بدانیم، ربط و نسبت این باور با واجب بالذات بودن خداوند چیست؟ پاسخ این است که نظریه فیض حاصل برخی قواعد فلسفی و کمال مطلق دانستن خداوند است که خود از لوازم وجوب وجودند. از جمله قواعد فلسفی مرتبط با این نظریه این است که علت حقیقی، آنچه را دارد اعطا می‌کند نه آنچه را ندارد. بنابراین علت هر آنچه را ایجاد می‌کند در خود دارد و آنچه را در خود دارد با ایجاد معلول آشکار می‌سازد. اگر علت به تمام ذات علت باشد، معلول از تمام ذاتش فیضان می‌کند، بدون اینکه چیزی از وجودش کم شود.

اگر معلول از آن جهت که معلول است آیه و نشانه‌ای است از آنچه در علت موجود است و اگر کمالات وجودی همه موجودات در خداوند موجود است و اگر هر آنچه از خداوند وجود می‌یابد، کمال است و نقص‌ها و محدودیت‌ها عدمی‌اند و قابل جعل بالذات نیستند، نتیجه می‌گیریم که نظریه فیض نیز وام‌دار صرف‌الوجود و کمال مطلق و کل‌الاشیاء دانستن خداوند است که خود از لوازم واجب بالذات بودن خداوند است و همان‌گونه که در توضیح راه صدیقین گفتیم، با تأمل در واجب بالذات بودن خداوند و لوازم آن می‌توان به چگونگی صدور موجودات

از خداوند نیز راه یافت.

چگونگی صدور کثرت از خداوند: فیلسوفان مسلمان درباره این محور از فعل خداوند نیز بر اساس وحدت و بساطت خداوند که لازمه واجب بالذات بودن اوست بحث را پیش می‌برند و محوریت وجوب وجود و لوازم آن در این محور، در منابع فلسفی کاملاً آشکار است. اگر خداوند احدی‌الذات است و احدیتش به اقتضای قاعده الواحد، با صدور بی‌واسطه معلول‌های پرشمار از او منافات دارد، صدور موجودات از او جز به صورت طولی توجیه‌پذیر نخواهد بود.

این مطلب که برآمده از پذیرش احدیت مطلق خداوند به منزله یکی از لوازم واجب‌الوجود بودن اوست، همراه با قاعده فلسفی «تناسب ذاتی معلول و علت ایجادی» و قاعده «امکان اشرف»، مستلزم این است که صدور موجودات از خداوند به صورت طولی و سیر الاشرف فالاشرف باشد.

مراتب فعل خداوند و ویژگی‌های آنها: در اینکه مراتب کلی فعل خداوند که از آنها به عوالم وجود تعبیر می‌شود سه مرتبه است یا چهار مرتبه، اختلاف وجود دارد. بعضی مراتب وجود را عقل، نفس (اعم از فلکی و غیرفلکی) و جسم (اعم از فلکی و عنصری) می‌دانند (فارابی، ۱۴۰۵ق - ب، ص ۷۸-۷۹) و بعضی افزون بر این سه عالم، به عالم مثال نیز باور دارند (سهروردی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۲). بعضی نیز این دو نظریه را با هم جمع کرده و عالم مثال را همان عالم نفس دانسته‌اند (نفس فلک را عالم مثال اعظم یا مثال منفصل، و نفس انسان را عالم مثال اصغر و متصل دانسته‌اند) (صدرالمألهین، ۱۳۶۳، ص ۴۵۴).

آنچه مبنای این تقسیم‌بندی و مورد اتفاق همه فیلسوفان مسلمان است، لزوم سیر الاشرف فالاشرف است که نسبت آن را با واجب بالذات بودن خداوند بیان کردیم.

ویژگی‌های مراتب فعل خداوند نیز بر اساس کمالاتی که هر یک از این مراتب بر اساس قرب و بعد وجودی آنها از خداوند می‌توانند داشته باشند تبیین می‌شود. تناسب ذاتی علت و معلول به ما می‌گوید معلول بی‌واسطه خداوند کامل‌ترین مخلوق اوست و هر آنچه از کمالات خداوند در



مخلوق او درخور نمایش باشد، در صادر نخست، به منزله کامل‌ترین مخلوق او جلوه می‌کند و بر همین اساس ویژگی‌های صادر نخست و به‌طور کلی عالم عقل، تبیین می‌شوند و قوه فاهمه، کمالاتی چون وحدت، تجرد، سعه وجودی، علم، قدرت، فرازمان بودن، فرامکان بودن و فراتراحم بودن را برای این مرتبه از هستی قایل می‌شود. بر همین اساس عقل انسان با تأمل در وجوب وجود و لوازم آن، که اسما و صفات حق‌اند، با مراتب وجود همراه می‌شود و پس از عالم عقل ویژگی‌های هر مرتبه را با توجه به وسایط موجود بین آنها و خداوند تحلیل می‌کند؛ بدون اینکه در این تحلیل سیر از علت به معلول را فرو گذارد.

چگونگی نظام آفرینش (نظام احسن): اگر به اصولی که در محورهای پیشین به آنها اشاره شد توجه کنیم، احسن بودن نظام آفرینش با سیر از علت به معلول به خوبی اثبات‌پذیر است. مطابق آن اصول، میان هر معلول بی‌واسطه‌ای و علتش تناسب ذاتی برقرار است و هر علتی هر آنچه را دارد در معلول بی‌واسطه خود، در حد ظرفیتش، ظاهر می‌سازد. اگر علت، کمال مطلق باشد معلول بی‌واسطه او، هر چند به دلیل معلول بودنش عین فقر و وابستگی به علت است؛ اما بر اساس تناسب ذاتی بین علت و معلول، کامل‌ترین موجودی است که می‌تواند وجود داشته باشد و مطابق همین قاعده، معلول‌های دیگر نیز تا واپسین معلولی که در سلسله طولی وجود می‌یابد، همین حکم را دارند. از سویی دیگر، صدور موجودات و نظام وجودی ناقص، درحالی‌که کامل‌تر از آن قابل صدور است، ناشی از وجود نقص در علت نخستین است. احسن نبودن نظام هستی، یا ناشی از علم نداشتن خداوند به نظام احسن است و یا ناشی از ناتوانی اوست و یا علی‌رغم اینکه هم علم به نظام احسن دارد و هم قدرت بر ایجاد آن، ناشی از بخل و امتناع او از ایجاد نظام احسن است. در هر حال، عدم ایجاد موجودات مطابق نظام احسن مستلزم وجود نقص در خداوند است؛ درحالی‌که خداوند به اقتضای واجب‌الوجود بودن، صرف‌الوجود و کمال مطلق است. بنابراین به استناد کمال مطلق بودن خداوند می‌توان ثابت کرد که نظام موجود، نظام احسن است.

### نتیجه‌گیری

از آنچه بیان کردیم آشکار شد که خداشناسی با محوریت واجب بالذات بودن خداوند، که بخش اصلی و مهم راه صدیقین است، ادعایی صرف نیست و راهی است که فیلسوفان بزرگی چون ابن‌سینا و صدرالمتألهین پیموده‌اند. این نوع خداشناسی نیازمند سازمان‌دهی و برجسته ساختن ربط و نسبت هریک از محورهای آن با وجوب بالذات و لوازم آن است. در این مقاله پس از طرح مدعا، راه صدیقین را بر اساس سخنان فارابی، ابن‌سینا و صدرالمتألهین تعریف، و سپس نسبت خداشناسی با محوریت وجوب وجود را با راه صدیقین بیان کردیم و آشکار شد که خداشناسی با محوریت وجوب وجود، بخش اصلی و مهم راه صدیقین است.

امتیاز مهم راه صدیقین نسبت به راه‌های دیگر خداشناسی در این است که مخلوق، شاهد وجود خالق نیست و بدون پیش‌فرض گرفتن مخلوق، وجود، صفات و فعل خدا اثبات و شناخته می‌شود. این امتیاز در برهان صدیقین کاملاً مشهود است و درباره آن فراوان سخن گفته‌اند؛ اما درباره بخش دوم راه صدیقین که به شناخت صفات و فعل خداوند اختصاص دارد، آن‌گونه که بایسته است، چه در آثار فیلسوفان یادشده و چه در آثار شارحان آنان، این ویژگی و امتیاز برجسته نشده است. در این مقاله پس از اینکه خداشناسی به روش صدیقین را در شش گام یا شش مرحله سازمان‌دهی کردیم، توضیح دادیم که گام نخست، برهان صدیقین است و گام‌های پنج‌گانه دیگر، خداشناسی با محوریت وجوب وجود. سپس با استناد به نظرات ابن‌سینا و صدرالمتألهین نشان دادیم که چگونه می‌توان صفات و فعل خدا را بدون استشهاد به مخلوقاتش و صرفاً با تأمل در واجب بالذات بودن او و لوازم وجوب وجود سامان داد و به آن عینیت بخشید.

منابع .....

- آل یاسین، جعفر، ۱۴۰۵ق، *الفارابی فی حدوده و رسومه*، بیروت، عالم الکتب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (الهیات)*، تحقیق سعید زائد، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۳۶۳، *المبدأ و المعاد*، تحقیق عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- ، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبیها*، قم، البلاغه.
- ، ۱۳۷۹، *النجاه (الهیات)*، تحقیق محمدتقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- ، ۱۳۸۳، *دانشنامه علائی (الهیات)*، تحقیق محمد معین، همدان، دانشگاه بو علی.
- جهامی، جبار، ۱۹۹۸م، *موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- سبزواری، ملأهادی، ۱۹۸۱م، *التعلیقه علی الاسفار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۸۰، *مجموعه مصنفات*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، *المبدأ و المعاد*، تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبیة*، تحقیق سیدجلال الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
- ، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تحقیق محمد خواجهی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ، بی تا، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۲، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشرالاسلامی.
- فارابی، ابونصر، ۱۴۰۵ق - الف، *فصوص الحکم*، تحقیق محمدحسن آل یاسین، قم، بیدار.
- ، ۱۴۰۵ق - ب، *فصول منتزعه*، تحقیق فوزی نجار، تهران، مکتبه الزهراء علیها السلام.
- ، ۱۴۱۳ق، *الاعمال الفلسفیة*، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، دارالمناهل.